



## کاربست نظریه چندسالاری رابرت دال در سپهر سیاسی جامعه ایرانی

### مبثتی بر الگوی حکمرانی مطلوب

مهرداد عطائی، مسعود مطلبی، سیدمصطفی ابطحی<sup>۳</sup>

#### چکیده:

حکمرانی خوب (مطلوب)، در سه دهه اخیر به شدت مورد توجه محققان علوم اجتماعی بوده است. بر طبق جدیدترین تعریف بانک جهانی، حکمرانی خوب، در اتخاذ سیاست‌های پیش‌بینی شده، آشکار و صریح دولت (شفافیت فعالیت‌های دولت) متبلور می‌باشد؛ این مرکز جهانی در گزارشی به بررسی اثرات حاکمیت نامطلوب بر تأخیر رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه پرداخته؛ و در این گزارش که ناشی از نگرانی‌های مربوط به رابطه توسعه، دموکراسی و موضوعات متنوع اجتماعی می‌باشد مفهوم حکمرانی خوب را مطرح نموده؛ و نتایج گزارش بر این موضوع استوار است که، ضعف در به‌کارگیری و عملی نمودن اصول حکمرانی خوب، یکی از مهمترین موانع رشد و توسعه در کشورها می‌باشد. با توجه به اصول اساسی حکمرانی خوب، یکی از مهمترین نظریات معاصر و جدیدی که توانایی بالایی در تحقق آنها دارد؛ نظریه چندسالاری رابرت دال است؛ بر همین اساس: این پژوهش کیفی با روش بررسی روابط همبستگی میان متغیرها در پی پاسخ به این پرسش است که: چه رابطه‌ای می‌توان میان ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران و شاخص‌های «حکمرانی خوب» با نظریه چندسالاری رابرت دال برقرار کرد؟ بر این اساس رابطه میان حکمرانی خوب و چندسالاری رابرت دال یک رابطه همبستگی و مستقیم می‌باشد.

**واژگان اصلی:** حکمرانی خوب، مردم‌سالاری (دموکراسی)، چندسالاری (پولیاری)، ساختار سیاسی.

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۲. استادیار علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) [mmntph2006@yahoo.com](mailto:mmntph2006@yahoo.com)
۳. استادیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

## مقدمه

توسعه به عنوان مفهومی کلیدی بعد از جنگ جهانی دوم و از دهه ۱۹۶۰ به بعد مطرح شد. از آن زمان به بعد برنامه‌ریزی‌ها، فرآیندها و روش‌ها چه در سطح خرد و چه در سطح کلان در هر کشوری با هدف رسیدن به توسعه تنظیم می‌شود. در این ارتباط رویکردها و الگوهای متعددی توسط نظریه‌پردازان علوم اجتماعی مطرح شده‌اند. از جدیدترین رویکردها به توسعه، استقرار شاخص‌های الگوی «حکمرانی خوب» است و به طور کلی می‌توان گفت که حکمرانی خوب، تمرین مدیریت (سیاسی، اقتصادی، اجرایی و...) منابع یک کشور، برای رسیدن به اهداف تعیین شده می‌باشد. این تمرین دربرگیرنده راهکارها و نهادهایی است که افراد و گروه‌های اجتماعی از طریق آن، توانایی دنبال کردن علایق و حقوق قانونی خود را با توجه به محدودیت‌ها داشته باشند. همچنین اجتماعی بودن زندگی انسان، به معنای وجود ماهیت اجتماعی است؛ از یک جهت، فعالیت‌های انسانی، ماهیت اجتماعی دارد و بدون تقسیم کارها در یک سیستم نظام مند ممکن نخواهد بود و از جهت دیگر، نوعی تفکر و خلق و خو بر عموم حاکم است که به ایشان وحدت و یگانگی می‌بخشد (فیاض بخش و همکاران، ۱۴۰۲: ۸). از مولفه‌های مهم در رسیدن به حکمرانی مطلوب توسعه سیاسی است. توسعه سیاسی از مفاهیمی است که ماهیتاً عناصر ضد و نقیضی را در خود جای داده و با چالش‌های فراوانی همراه است مانند: تقابل سنت‌گرایی و مدرنیسم، انباشت قدرت و توزیع دوباره آن، تکثرگرایی در برابر تنوع نیافتگی نظام سیاسی که با مهارت و هنر مدیریت سیاسی از طریق برنامه‌ریزی آگاهانه، صحیح، منطقی و واقع‌گرایانه، می‌توان به هدف‌های مورد نظر توسعه سیاسی دست یافت (ارتنگلی فراهانی و همکاران، ۱۴۰۲: ۲۷۸).

حکمرانی مطلوب از جمله نظریه‌های نو ظهوری است که در راستای بهبود و ارتقای کارکرد های نظام‌های سیاسی مطرح و به دلیل برخورداری از ظرفیت‌های ویژه در اداره و راهبری جوامع و همچنین صیانت و گسترش سطح آزادی، رفاه و بهروزی نسل‌های معاصر و آینده در دستور کار نهاد‌های بین‌المللی، دولت‌ها و جوامع بشری قرار گرفته است. حکمرانی مطلوب پیش‌زمینه رشد اقتصادی، سطح رفاه عمومی، کاهش فساد و توسعه پایدار انسانی و اجتماعی است (طالبی، ۱۴۰۲: ۲۸۳). بر این اساس در چارچوب حکمرانی خوب، دولت‌تمرکز و نقش حداکثری خود را در عرصه اجتماعی کاهش می‌دهد، احزاب و گروه‌های مختلف اجتماعی در قالب جامعه مدنی به هدایت، توسعه در یک چارچوب مشخص پرداخته و در تعامل و هماهنگی با یکدیگر، به تحقق اهداف مشترک می‌پردازد. اسناد بالا دستی در هر کشوری تعیین‌کننده سبک و شاخص‌های

حکمرانی آن کشور می باشد (عطائی و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۰۸)

الگوی حکمرانی خوب با بازسازی نیروهای اجتماعی در ساختار شبکه ای، هماهنگ و منسجم، دولت را بر اساس ویژگی ها و ماهیتی خاص در کنار جامعه ای با بازیگران متنوع قرار می دهد که بر اولویت دهی به نقش دولت یا جامعه در مسیر توسعه غلبه می کند. (صباغ کرمانی؛ باسرخا، ۱۳۸۸: ۲) در قالب حکمرانی خوب دولت آن تمرکز و نقش حداکثری خود بر عرصه اجتماعی از دست می دهد؛ بدین سان احزاب و نیروهای گوناگون اجتماعی در قالب جامعه مدنی در جهت دهی به توسعه در یک چارچوب مشخص و در تعامل و هماهنگی با همدیگر و در جهت دستیابی به هدفی یکسان به ایفای نقش می پردازند؛ رابرت دال، نظریه پرداز سیاسی آمریکایی، مفهوم «مردم سالاری حداکثری» را برای توصیف نظام های دموکراتیک معاصر و متداول، رایج ساخته است؛ به نظر او، دموکراسی در مفهوم آرمانی و کلاسیک قابل تحقق نیست، بلکه تنها می تواند برای سنجش میزان نزدیکی دموکراسی های موجود به وضع آرمانی در نظر گرفته شود؛ وی چند سالاری را به مفهوم تعدد نخبگان حاکم، حدمطلوب مشارکت و رقابت سیاسی را ایجاد و از بروز استبداد جلوگیری می نماید.

حکومت مردم سالاری واقعی نه حکومت اکثریت و نه حکومت یک اقلیت، بلکه حکومت چندین اقلیت است. بنابراین نظریه چند سالاری، نظریه پلورالیسم یا تکثر در منابع قدرت سیاسی است. به طور کلی از دیدگاه دال، دموکراسی به عنوان روش گزینش رهبران و تضمین نظارت شهروندان بر ایشان اهمیت بیشتری دارد تا به عنوان نظامی برای تأمین حقوق و آزادی های فردی و مشارکت و رقابت کامل و تمام عیار.

در این پژوهش به دنبال یافتن پاسخ به این پرسش هستیم که، چه رابطه ای میان نظریه چندسالاری رابرت دال با شاخصه های «حکمرانی خوب» وجود دارد؟ همچنین چه رابطه ای می توان میان ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران و شاخصه های «حکمرانی خوب» با نظریه چندسالاری رابرت دال برقرار کرد؟

هدف از پژوهش نگارندگان، درک نقاط قوت و ضعف در ماهیت حکمرانی و ساخت سیاسی در ایران و تطبیق آنها با نظریه رابرت دال می باشد؛ که برای این موضوع شاخصه های «حکمرانی خوب»: متغیر مستقل و کیفیت نظام سیاسی در کشور ایران: متغیر وابسته و همچنین از

نظریه (چندسالاری) رابرت دال بعنوان یک متغیر تعدیل‌کننده<sup>۱</sup> استفاده شده است. بر همین اساس در این پژوهش فرضیه اولیه نگارندگان بر این اساس است: بین نظریه چندسالاری رابرت دال با الگوی «حکمرانی خوب» رابطه‌ای متناظر و مستقیم برقرار بوده و این نظریه با توجه به مسائل موجود در ایران - به خوبی می‌تواند به یک راه حل - برای رسیدن از وضع موجود به وضع مطلوب تبدیل شود.

### پیشینه پژوهش

در مورد حکمرانی خوب خزائی فر (۱۴۰۲) و همکاران در مقاله‌ای با عنوان نسبت حکمرانی خوب و پایداری امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران به مقوله «امنیت» به عنوان بستری برای زندگی، رشد و پیشرفت انسان‌ها در عرصه‌های مختلف، بعنوان امری ضروری نگاه شده و پایداری امنیت ملی به عنوان راهی برای تأمین امنیت ملی حال و آینده مدنظر حکومت‌ها قرار گرفته است. همچنین «حکمرانی خوب» که در قالب ۸ شاخص معرفی شده، و به نوعی با امنیت ملی پایدار دلالت کارکردی دارد، گزینه‌ای است که از سوی محقق انتخاب شده تا رابطه‌اش با پایداری امنیت ملی بررسی گردد. بر همین اساس محقق موضوع خود را نسبت «حکمرانی خوب» و «پایداری امنیت ملی ایران»، انتخاب نموده است. هدف اصلی تحقیق، شناخت رابطه حکمرانی خوب و پایداری امنیت ملی ایران، است؛ در نتیجه‌گیری، مشخص شد میان حکمرانی خوب و پایداری امنیت ملی در ایران، رابطه‌ای معنادار، مستقیم، متقابل و دو سویه وجود دارد به گونه‌ای که پایداری امنیت ملی ایران در پایداری حکمرانی خوب در ایران، رابطه‌ای مستقیم و متقابل دارد.

در مورد دیدگاه تاریخی تحول دولت در ایران حسینی، (۱۳۹۹) در مقاله‌ای به بررسی فرایند تحول دولت در ایران معاصر از مشروطه تا پهلوی اول است. این پژوهش، با توجه به ۹ شاخصه دولت مدرن یعنی ۱. انحصار کنترل ابزار خشونت؛ ۲. سرزمینی بودن؛ ۳. حاکمیت؛ ۴. حکومت بر پایه قانون اساسی؛ ۵. قدرت غیرشخصی؛ ۶. بوروکراسی عمومی؛ ۷. اقتدار/ مشروعیت؛ ۸.

<sup>۱</sup>. متغیر تعدیل‌کننده متغیری است که به صورت مستقیم بر جهت رابطه یا میزان رابطه متغیرهای مستقل و وابسته می‌تواند موثر باشد و اثرات این متغیر قابل مشاهده و اندازه‌گیری است؛ به متغیر تعدیل‌کننده گاهی متغیر مستقل فرعی نیز گویند؛ هدف از استفاده از متغیر تعدیلگر، استفاده از شاخصهای جانبی برای بیشتر تعینی کردن رابطه میان متغیرهای مستقل و وابسته است. رک: حبیبی، آرش و سرآبادانی، مونا؛ (۱۳۸۶) صص ۶-۷

شهروندی؛ ۹. مالیات‌ستانی، تلاش کرده به این سؤال پاسخ دهد که سیر تحول دولت از مشروطه به دولت پهلوی اول تا چه حد «مدرن» بوده است؟ نتایج می‌دهد که در سیر تحول دولت از مشروطه، به دولت مدرن پهلوی اول، این دولت در انحصار کنترل ابزار خشونت، حاکمیت، ایجاد بوروکراسی عمومی و مالیات‌ستانی، وجوه دولت مدرن را دنبال می‌کرد، اما در مواردی چون حکومت بر پایه قانون اساسی، قدرت غیرشخصی، اقتدار/مشروعیت و شهروندی، نتوانست نماینده دولت مدرن باشد.

پژوهش حاضر بر اساس نگاه تاریخی به دولت و نگاه پایداری امنیت ملی در ساختار سیاسی ایران به الگوی حکمرانی خوب بر اساس نظریه چند سالاری پرداخته است که در پژوهش‌ها بررسی نشده است.

در بررسی کتاب‌ها عباس میلانی (۱۳۷۸) در کتابی با عنوان «تجدد و تجدد ستیزی در ایران» که مجموعه‌ی بیست مقاله از ایشان در این زمینه را که به صورت پراکنده منتشر شده است، با مقدمه‌ای مفصل بر این مقالات، به صورت یکجا ارائه داده است. میلانی ابتدا در مقدمه به تعریف مدرنیته، مقاله و نوتاریخ‌گرایی می‌پردازد و سپس می‌کوشد تا در بخش‌های دیگر کتاب، هر جا ردپایی از مدرنیته در تاریخ ایران مشاهده شده، آن را به طور شفاف بازتاب دهد؛ از نشانه‌های جافتادگی بحث تجدد در کشور ایران، می‌توان به این امر اشاره کرد که تبادل اندیشه دچار دگرگونی قابل توجهی شده و متفکران اکنون بیشتر از ارائه آراء به صورت کلی و در قالب کتاب، به مقاله نویسی و نکته‌یابی روی آورده‌اند. در کتابی با عنوان مدل‌های دموکراسی هلند (۱۳۸۴) نویسنده دو هدف را دنبال می‌کند: اول معرفی مدل‌های اصلی دموکراسی و مهم‌تر از همه مدل‌های مربوط به سنت غرب از یونان تا به امروز، دوم ارائه روایتی انتقادی از اندیشه‌های دموکراتیک برای پرداختن به این سؤال که: امروزه دموکراسی چه معنایی باید داشته باشد؟ بنابراین کتاب حاضر، هم معرفی و هم نوعی رساله تفسیری است. این دو هدف، آن قدرها هم که به نظر می‌رسد، با یکدیگر ناسازگار نیستند. در مجموع، دیوید هلند در مدل‌های دموکراسی مدافع مفهومی از دموکراسی است که به طور قطعی از هر دو مفهوم موجود در سنت‌های لیبرالی و مارکسیستی جدا می‌شود و فراتر می‌رود. مدل‌های دموکراسی به عنوان کتاب درسی در رشته‌های علوم سیاسی دانشگاه‌ها انتخاب شده است.

مقدری (۱۴۰۰)، در کتاب حکمرانی خوب و توسعه می‌گوید محققان، سیاست‌گذاران، به اهمیت حکمرانی خوب برای توسعه اذعان دارند. این مساله، علاقه شدیدی به شاخص‌های

دقیق‌تر، ظریف‌تر و مرتبط با سیاست‌های حاکمیتی را برانگیخته است. در این کتاب، «مقدری» به بررسی «دیدگاه و یافته‌های دانیل کافمن درباره حکمرانی» می‌پردازد و پیشرفتی که تا به امروز در حوزه ارزیابی حکمرانی وجود داشته را با استفاده از یک چارچوب تحلیل ساده مرور می‌کند؛ نویسنده بین شاخص‌هایی که قوانین رسمی را در تئوری ارزیابی می‌کنند، و شاخص‌هایی که کاربرد عملی یا نتایج این قوانین اندازه‌گیری می‌کنند، تمایز قائل شده و به نقاط قوت و ضعف هر دو نوع شاخص و همچنین مکمل‌هایشان توجه نموده است.

### اصول حکمرانی خوب

اگر چه در برخی از متون، حکمرانی خوب، به معنی دولت خوب<sup>۱</sup> نیز تعریف شده است، اما نمی‌توان این دو مفهوم را مترادف دانست، زیرا همه نهادهای جامعه در قوه مجریه خلاصه نشده و سایر نهادها نیز در روند اداره یک کشور به اندازه خود سهیم می‌باشند؛ اما در میان بسیاری از اندیشمندان این اتفاق نظر وجود دارد که وجود دولت خوب، شرط لازم برای حکمرانی خوب است. کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد اصول کلی و مهم حکمرانی خوب را اینگونه برمی‌شمارد:<sup>۲</sup>

۱. مشارکت: میزان مشارکت مردم در امور جامعه یکی از کلیدی‌ترین پایه‌های حکمرانی خوب به شمار می‌رود. مشارکت می‌تواند به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم (از طریق نهادهای قانونی)، انجام گیرد. البته نمی‌توان انتظار داشت که در نظام تصمیم‌گیری یک کشور، تمامی نظرات موجود مد نظر قرار گیرد، بلکه مشارکت در اینجا، به مفهوم آزادی بیان و تنوع دیدگاه‌ها و سازماندهی یک جامعه مدنی است.

۲. حاکمیت قانون: حکمرانی خوب، نیازمند چارچوب عادلانه‌ای از قوانین است که در برگیرنده حمایت کامل از حقوق افراد (به‌ویژه اقلیت‌ها) در جامعه بوده و به صورت

<sup>1</sup> Good Government

<sup>۲</sup> کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد برای آسیا و اقیانوسیه (ESCAP) در راستای افزایش فعالیت‌های اقتصادی در آسیا و شرق دور و همچنین تقویت ارتباطات بین این منطقه و سایر مناطق جهان در سال ۱۹۴۷ بر اساس قطعنامه شورای اقتصادی اجتماعی تأسیس شد.

<sup>۳</sup> برگرفته از سایت ESCAP مقاله با عنوان: what is good governance? برای دریافت کامل آن رک:

<https://www.unescap.org/resources/what-good-governance>

- شایسته‌ای اجرا شود. لازم به ذکر است که اجرای عادلانه قوانین، مستلزم وجود نظام قضایی مستقل و یک بازوی اجرایی (پلیس) فسادناپذیر برای این نظام است.
۳. **شفافیت:** به معنی جریان آزاد اطلاعات و قابلیت دسترسی سهل و آسان به آن، برای همه است. همچنین شفافیت را می‌توان آگاهی افراد جامعه از چگونگی اتخاذ و اجرای تصمیمات نیز، دانست. در چنین شرایطی، رسانه‌های گروهی به راحتی قادر به تجزیه و تحلیل و نقد سیاست‌های اتخاذ شده در نظام تصمیم‌گیری و اجرایی کشور خواهند بود.
۴. **پاسخ‌گویی:** میزان پاسخ‌گویی نهادها، سازمان‌ها و مؤسسات در چارچوب قانونی و زمانی مشخص، در برابر اعضای خود و ارباب رجوع، از جمله عواملی است که به استوار شدن پایه‌های حکمرانی خوب در یک جامعه منجر می‌شود.
۵. **شکل‌گیری وفاق عمومی:** همانگونه که بیان شد، فراهم کردن زمینه ظهور نظرات متفاوت در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، از جمله اصول حکمرانی خوب به شمار می‌رود. در یک حکمرانی خوب، باید نظرات مختلف را در قالب وفاق ملی عمومی به سمتی رهنمون گردد که بیشترین همگرایی را با اهداف کل جامعه داشته باشد. ایفای این نقش حیاتی نیازمند شناخت دقیق نیازهای بلندمدت جامعه در مسیر حرکت به سمت توسعه پایدار می‌باشد.
۶. **حقوق برابر (عدالت):** رفاه و آرامش پایدار در جامعه، با به رسمیت شناختن حقوق مساوی برای تمامی افراد، ممکن خواهد بود. در جامعه باید این اطمینان وجود داشته باشد که افراد، به تناسب فعالیت خود، در منافع جامعه سهم هستند. به عبارت دیگر، در حکمرانی خوب، همه افراد باید از فرصت‌های برابر برخوردار باشند.
۷. **اثر بخشی و کارایی:** از حکمرانی خوب به عنوان ابزاری برای تنظیم فعالیت نهادها در راستای استفاده کارا از منابع طبیعی و حفاظت از محیط زیست نیز یاد می‌شود. کارایی و اثر بخشی در مقوله حکمرانی، از جمله مباحثی است که با گذشت زمان، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.
۸. **مسئولیت‌پذیری:** این اصل را می‌توان یکی از کلیدی‌ترین مؤلفه‌های حکمرانی خوب به شمار آورد. در کنار مؤسسات و نهادهای حکومتی، سازمان‌های خصوصی و نهادهای مدنی فعال در جامعه نیز باید در قبال سیاست‌ها و اقدامات خود پاسخگو باشند. لازم

به یادآوری است که اصول حکمرانی خوب به صورت زنجیرای متصل به هم بوده و اجرایی شدن هرکدام از آن‌ها، مستلزم اجرای سایر اصول است. برای مثال، نمی‌توان انتظار داشت که مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی بدون وجود شفافیت و حاکمیت قانون، جنبه اجرایی چندانی در جامعه داشته باشد.

در گام اول برای مشخص شدن میزان استعداد و انطباق‌پذیری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با اصول حکمرانی خوب یک ارزیابی کمی انجام داده ایم تا میزان تعدد و تکرار مبانی حکمرانی خوب در قانون اساسی را بسنجیم که نتیجه آن در جدول (شماره یک) اینگونه است:

ردیف	مفهوم	تعداد قوانین	مضامین	گزاره‌ها
۱	مبارزه با کلیه مظاهر فساد	۹	۹	۱۲
۲	پاسخگویی در برابر یکدیگر و خداوند	۷	۶	۱۰
۳	نظارت	۱۸	۱۲	۱۹
۴	مشارکت مردم در حکومت و ساختارهای حکومتی	۱۴	۱۳	۱۶
۵	نظارت بر ساختارهای حکومتی و تفکیک قوای سه‌گانه	۱۷	۱۴	۲۳
۶	جمهوریت	۹	۸	۱۳
۷	قانون‌مداری (اسلامی)	۸	۸	۱۲
۸	حفظ آزادی‌های مشروع و شفافیت اطلاعات	۱۱	۱۰	۱۱
۹	تضمین حقوق قانونی مردم	۱۰	۵	۱۱
۱۰	تامین اجتماعی برای همه	۱۳	۱۳	۱۷
۱۱	تضمین آزادی اجتماعی	۵	۵	۵

جدول ۱: (ناظمی اردکانی، ۱۳۹۱: ۷۵)

بنابراین آنچه به وضوح در این جدول دیده می‌شود این مهم است که اصول جهانی حکمرانی خوب نه تنها با روح قانون اساسی کشور ما در تضاد نیست؛ بلکه به نوعی یک ارتباط بسیار تنگاتنگی با قوانین آن دارد.

### درآمدی بر مفهوم مردم‌سالاری

مردم‌سالاری (دموکراسی) از جمله دانش‌واژگانی است که در نزد افکار عمومی در سطوح دوگانه نخبگان و توده‌های مردم از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. آنچه می‌تواند در جهان امروز

به‌عنوان گزاره‌ای جدی درباب این مفهوم مورد توجه قرار گیرد، آن است که دموکراسی، یک رژیم سیاسی است که می‌توان آن را «نوع پذیرفته شده حکمرانی خوب» دانست.

اگر در منظر نوشتار حاضر، «حکمرانی خوب» را نوعی از حکومت که تلاش می‌کند با افزایش بهره‌وری از منابع ملی، بیشترین منافع ملی را حاصل آورد؛ و اگر بپذیریم، دموکراسی شکلی از حکومت است که در پرتو تلاش در جهت حضور حداکثر مردم در اداره امور کشور، بیشترین منابع را وارد حوزه سیاسی می‌نماید، پس می‌توان این پیش‌فرض را نیز بپذیریم که دموکراسی «نوع پذیرفته‌شده حکمرانی خوب» را نشان می‌دهد (مطهرنیا: ۱۳۸۴؛ ۱۲۰).

اهمیت این پذیرش و پیامدهای آن، در سطوح فلسفی و یا قرابت‌های فرهنگی است که منجر به مسخ‌های اخیر واقعیت تاریخی از سوی حکومت‌هایی شده است که برچسب دموکراتیک را بر خود زده‌اند و همین تقلب‌ها است که چهره این برچسب را به زشتی کشانده است. در طول تاریخ انواع حکومت‌های خودکامه و یکه تاز وجود داشته‌اند که خود را دموکراتیک نامیده‌اند؛ در روسیه، انقلاب بلشویکی در برابر نهادهای نمایندگی به اصطلاح بورژوازی - که آنها را حیلۀ طبقه حاکم می‌دانست - ادعای دموکراسی کامل یا راستین را داشت و می‌خواست پرده از چهره «صوری» آن‌ها بردارد؛ موسولینی نیز، بدون استفاده از واژه دموکراسی، وقتی بلندپروازی نجات «ملت پرولتر» را در سر می‌پروراند، ادعای اندیشه دموکراتیک داشت؛ حتی نازی‌ها، که آن‌ها نیز از کاربرد کلمه دموکراسی اکراه داشتند؛ واژه «مردم» یا *volk* را تحریف کردند و آن را دستاویز دیدگاه ویرانگر خود در مورد پیروزی آلمانی‌ها بر سایر اقوام و ملل قرار دادند؛ افزون بر این، پس از سال ۱۹۴۵، تمام انواع حکومت‌هایی که آشکارا استبدادی بودند، اصطلاح دموکراتیک را برحسب نسخه‌های مورد نیاز خود، معنا و تفسیر کردند و آن را مورد سوءاستفاده قرار دادند.

در جناح چپ، کمابیش شاهد زاد و ولد دموکراسی‌های مردمی، سوسیالیستی، ملی، آفریقایی و... بوده‌ایم و در جناح راست نیز، دموکراسی‌های سازمان یافته‌ای به سبک ژنرال فرانکو، دموکراسی‌های نظامی به سبک ژنرال پینوشه و یا سایر نظامیان امریکای لاتین و آسیایی را داشته‌ایم؛ در اروپا و امریکا نیز گرچه دموکراسی از غلظت قابل قبول‌تری برخوردار بود، اما بیش از عطف به روح دموکراسی، متوجه شکل دموکراسی بود؛ و نه در مقام روح یک جهان بی‌روح، بلکه در جایگاه لباس یک ماکت بدون روح نشست. از همین رو است که جووانی سارتوری، سیاست‌شناس ایتالیایی - امریکایی، با طنزی نسبتاً خشن، نوشته است: «دموکراسی نام پرطمطراق

چیزی است که هرگز وجود نداشته است» (ارمه، ۱۳۷۶: ۲۰).

در چنین نگرشی، دموکراسی ضامن ایجاد زمینه‌های مناسب تشکیل دولت دموکراتیک بر مبنای اصول «برابری» و «تعلق» است و برای تضمین برابری افراد و تقویت همگانی آن‌ها در قالب دولت برای استقرار نظم معطوف به حفظ آزادی و عدالت، سعی می‌کند استمرار این نظم را در قالب مشارکت همگانی و در چارچوب قوانین دموکراتیک تضمین کند؛ بنابراین دموکراسی، به عنوان یک شکل حکومتی، در مقام یک «مکتب رفتاری» اهمیت ماهوی می‌یابد و در مفهوم خود در ساحت حکومت، این آرمان را تبیین می‌کند که تصمیم‌های اثرگذار بر اجتماع (به‌عنوان یک مجموعه) باید با نظر کلیه افراد آن اجتماع گرفته شوند و همچنین کلیه اعضا باید از حق برابر برای شرکت در تصمیم‌گیری برخوردار باشند؛ به عبارت دیگر، وجود دموکراسی، مستلزم دو اصل کلی نظارت همگانی بر تصمیم‌گیری جمعی و داشتن حق برابر در اعمال این نظارت می‌باشد. بنابراین هر اندازه این دو اصل در تصمیم‌گیری‌های یک اجتماع بیشتر تحقق یابند، آن اجتماع دموکراتیک‌تر خواهد بود (بویل؛ بیتام، ۱۳۷۶: ۱۸).

بدین‌گونه، برخلاف تصور رایج، دموکراسی تنها مربوط به حکومت و دولت نیست؛ بلکه در نگرشی فلسفی، تحقق دموکراسی واقعی در عرصه دولت، محصول شکل‌گیری یک فرهنگ دموکراتیک در تمامی سطوح جامعه خواهد بود؛ از این‌رو، دموکراسی به‌عنوان یک ساختار حکومتی، با دموکراسی در سایر نهادها و لایه‌های زندگی جمعی ارتباطی تنگاتنگ می‌یابد اما دولت از این لحاظ حائز اهمیت حیاتی تلقی می‌شود که همه اجتماعات دیگر را - در قالب «جامعه ملی» - در برمی‌گیرد و در ساحت اراده و خواست مردمی که با یکدیگر برابرند، در چارچوب قانون مصوب توسط همین مردم، از حق ساماندهی امور جامعه، توانایی افزایش اجباری مالیات‌ها و نیز تسلط بر مرگ و زندگی افراد جامعه برخوردار می‌باشد. از این رو در بیشتر موارد، هنگامی که سخن از دموکراسی به میان می‌آید، بیش‌ازهرچیز از آن در مقام «حکومت دموکراتیک» برداشت می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۰: ۱۵).

اگر به آنچه گفته شد، با تاکید بر اصل «برابری و تعلق» به‌عنوان نقطه گره یا تشابه مفهوم دموکراسی توجه نماییم، باید از مفهوم «رضایت از حکومت» در مقام «خط استمرار» هویت دموکراسی، نام آورد.

در چنین منظری، فرض بر این است که علیرغم «موجودیت» انواع گوناگون فرم‌ها یا اشکال

حکومتی، از دریچه «هستی‌شناختی»، مردم در حکومت دموکراتیک، نه به حکم ترس و اجبار، بلکه از روی رضایت از حکومت پیروی می‌کنند و سازوکارهایی برای تضمین این رضایت ایجاد می‌نمایند. بر چنین بنیادی، باید اذعان داشت که دموکراسی نمی‌تواند مفهومی مطلق پنداشته شود؛ و لذا این توقع هم نمی‌تواند وجود داشته باشد که یک اجتماع به‌طورکامل از آن برخوردار و یا به‌طورکامل از آن بی‌بهره باشد؛ بلکه در این رویکرد، درجه، دامنه و عمق تحقق اصول برابری و تعلق، نظارت عمومی و برابری در مشارکت در امور سیاسی و دوری یا نزدیکی جامعه نسبت به حالت آرمانی - یعنی مشارکت در تصمیم‌گیری جمعی - مطرح خواهد بود.

مطابق چنین تعریفی، دموکراسی در زندگی اجتماعی به‌خاطر محدودبودن ساختار حکومتی به لحاظ پذیرش مشارکت آحاد و اقشار مردم در عرصه «سیاست عملی» و اجرای خط‌مشی‌های سیاسی، به‌گونه‌ای طبیعی به «رقابت سیاسی» منجر می‌شود. با این تعریف، کشوری دموکراتیک خواهد بود که:

- حکومت‌گران آن از طریق رقابت در انتخابات به مسند قدرت برسند.
- حکومت‌گران و دولتمردان در برابر مردم پاسخگو باشند.
- تمامی افراد بزرگسال آن کشور از حق مساوی انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن برخوردار باشند.
- در این کشور، قانون، متضمن حفظ حقوق مدنی و سیاسی باشد.

تطبیق مولفه‌های مذکور در حالت آرمانی آن‌ها با واقعیات عینی، نمایانگر این معنا است که عملاً در هیچ کشوری دو اصل اساسی نظارت عمومی و برابری در مشارکت در امور سیاسی، به‌طورکامل و آن‌گونه‌که باید و شاید، تحقق نمی‌پذیرند؛ به بیان دیگر، گرچه حکومت دموکراتیک در مرحله نخست، امری تاسیسی است، ولی از منظر هویتی و واقعیت طبیعی، امری تکوینی است؛ و به واسطه همین تکوینی‌بودن آن پس از تاسیس، تلاش برای دموکراتیک ساختن جامعه هیچگاه پایان نمی‌یابد و دموکرات‌های همه‌جای دنیا - در هر رژیم و نظام سیاسی - در کشمکش برای استحکام بخشیدن و گسترش اصول دموکراسی به سر می‌برند. بدین ترتیب باید دریابیم که دموکراسی در مقام یک بنیان حکومتی، بر بنیاد اصولی از قبیل برابری انسان‌ها، اصالت فرد، اصالت قانون و اصالت حاکمیت مردم، با روح «رضایت مردم» از استقرار و استمرار حکومت و با تأکید بر حقوق طبیعی، مدنی و سیاسی انسان‌ها، قابل شناسایی است.

## نظریه چندسالاری رابرت دال

نظریه چندسالاری یا مردمسالاری کثرت‌گرا بر فرضیات کثرت‌گرایانه کلاسیک بنا شده است. کثرت‌گرایی سیاسی به مثابه یک مکتب با هارولد لاسکی و نسل او متولد شد و در پیوند با پوزیتیویسم به روش غالب تحلیل سیاسی در جوامع انگلوساکسون بدل شد (مکلان، ۱۳۸۵: ۶۴ - ۴۷).

کثرت‌گرایان متأثر از وبر در مقابل تأکید مارکسیستی بر «یکپارچگی قدرت» در جوامع سرمایه‌داری و ابزاری بودن دولت، بر «پراکندگی منابع قدرت» در جامعه (شامل اموری چون ثروت، شأن، تحصیلات، اطلاعات و ...) تأکید می‌کردند و بر همین اساس، در مقابل دیدگاه بدبینانه نخبه‌گرایانی چون پاره‌تو، موسکا، میخلز مبنی بر حاکمیت «گروه نخبه واحد» بر دموکراسی‌ها، به چرخش قدرت به واسطه وجود «نخبگان رقیب» اشاره می‌کردند؛ و در عین حال، در برابر تلقی‌های آرمانی یا «دموکراسی اکثریتی»، دموکراسی را جز تعداد گروه‌های قدرت و احتمال گردش قدرت میان آنها تعریف نمی‌کردند (بشیریه، ۱۳۸۲: ۶۵).

با اینکه این تفسیر از دموکراسی حداقلی به نظر می‌آید، اما می‌توان آن را تمهیدی عملی در جهت دفاع از دموکراسی نیز قلمداد کرد، چراکه با بدبینی نخبه‌گرایانه نیمه اول قرن بیستم به تحقق پروژه دموکراسی کلاسیک، یا می‌بایست (مانند مخالفان دموکراسی) پذیرفت که دموکراسی، پندار خامی بیش نیست، یا به برداشتی دیگر از آن روی آورد (اتول‌زول، ۱۳۸۷: ۱۵۹).

صاحب‌نظران با تفکیک تعاریف عقلی، ذهنی و ایده‌آل از تعاریف تجربی، توصیفی، نهادی و بر پایه روال کار، رویکرد دوم را برای تعریف دموکراسی مناسب‌تر دیدند؛ در نتیجه، کوشش برای درک نحوه عمل و علل تکامل و انحلال نهادهای دموکراتیک جایگزین بحث‌های نظری شد؛ رهیافت فلسفی به دموکراسی کنار نهاده شد و «دموکراسی به مثابه روش حکومت‌داری» برگزیده شد (انصاری، ۱۳۸۴: ۳۶). رویکردی که دو پیشفرض اصلی داشت:

۱. همه جوامع براساس نظارت نخبگان و پاسخ به رقابت آن‌ها عمل می‌کنند (بنابر نظریه

گردش نخبگان پاره‌تو)

۲. رقابت، میان «نخبگان موافق دموکراسی» است که حداقل در تئوری، «قواعد بازی»

دموکراتیک را به رسمیت می‌شناسند (اتول‌زول، ۱۳۸۷: ۱۶۰).

دال، معروفترین کثرت‌گرایی است که بعدها این چیدمان اولیه را با تشریح نحوه پیدایش و تحول فرمول مدیسون (و با تأکید بر نقش گروه‌های ذی‌نفوذ در نظام سیاسی آمریکا) تکمیل کرد.

البته تفسیر ویژه دال از کثرت‌گرایی، با وجود تأثیرپذیری از نخبه‌گرایان رقابتی، به بازمینی نوعی در دموکراسی نخبه‌گرا از طریق گنجاندن مفهوم «سیاست‌شناسی گروه‌های ذی‌نفوذ» (فاصله میان شهروند و منتخب) می‌انجامد (هلد، ۱۳۸۴: ۲۸۳).

در این زمینه، وی با ترجیح واژه پولیاریشی بر دموکراسی از «دموکراسی سیاسی آنگونه که در کشورهای واقعی جریان دارد» سخن می‌گوید (Dahl; 1971: 34). چراکه آرمان دموکراسی را با واقعیت جوامع پیچیده امروزی ناهم‌ساز می‌داند:

«... باید به لحاظ تعریف‌شناختی، میان دموکراسی به عنوان یک کمال مطلوب و دموکراسی به عنوان یک نظام واقعاً موجود، تمایز قائل شد... بر آن شدم که از واژه دموکراسی چندسالاری [پولیاریشی] ... استفاده کنم تا تمایز آنها با اشکال دموکراسی روشن شود» (عباس‌زاده، ۱۳۹۵: ۳۲۷)

بنابراین چند سالاری، مفهومی محدودتر از دموکراسی است و دال به جای جست‌وجوی ترکیبی جامع، ترکیب‌گزینی خویشتن از ویژگی‌های فرایندی را مطرح می‌کند که زمینه مشارکت اکثریت، درک روشن از موضوعات و نظارت رأی‌دهندگان بر برنامه‌ها را فراهم می‌سازد (کوچ، ۱۳۸۳: ۴۵۳). ترکیبی که البته گنجایش تمامی آرمان‌های دموکراسی را ندارد؛ «... منظورم از یک کشور دموکراتیک، کشوری است که تمام مشخصات نهادهای سیاسی حکومت نمایندگی جدید را با حق رأی همگانی یا کم و بیش همگانی داراست؛ من آن را چند سالاری مینامم، یا...

دموکراسی چند سالاری [که] ... یک نظام دموکراتیک محض نیست» (Dahl; 1956: 909)

به این معنا، توجه دال به رهیافت روش‌شناختی (یا حداقلی دموکراسی به مثابه نظام سیاسی) است که «نیازمند وجود رویه‌ای است که به موجب آن، شهروندان درجه نسبتاً بالایی از کنترل را بر رهبران [گروه‌های ذی‌نفوذ رقیب] اعمال کنند» و توازن حاصل از این امر زمینه‌ساز نوعی دموکراسی است که با وجود فاصله زیاد با دموکراسی آرمانی، مانع انحصار یک گروه واحد است (بدیع، ۱۳۸۳: ۳۰). تمایز چنین رژیمی با دیکتاتوری؛ بسیار شبیه به تفاوت میان حکومت به وسیله یک اقلیت و حکومت به وسیله اقلیت‌هاست؛ از آنجا که در نظر او شکل‌گیری چنین سیستمی که مستلزم نوعی «کثرت‌گرایی اجتماعی» است در گرو سطح خاصی از «توسعه اقتصادی» است؛ منتقدان بر این باورند که این تحلیل، به هنگام هم‌نشینی با بحث مدرنیزاسیون، به الگوهای پوزیتیویستی و «کمیت‌گرایی» منتهی شود که از طریق کاربست شاخص‌های اجتماعی در پی سنجش رابطه بین دگرگونی‌های اقتصادی و سیاسی‌اند، بنابراین ممکن است به «حصر دموکراسی

در علیّت خطی و هم شکل» بینجامد (بدیع، ۱۳۸۳: ۳۳)

با توجه به مفاهیم کلی و اساسی چندسالاری یا (پولیاری) رابرت دال به بررسی رابطه میان اصول حکمرانی خوب و چند سالاری می‌پردازیم:

دال در نوشته‌های خود طی ۴۰ سال در توجیه و تصویر کردن پولیاری؛ آن را نزدیکترین صورت ممکن دموکراسی در جوامع بزرگ معرفی کرده است (Lipset, 452) وی در پی نشان دادن حوزه‌های قدرت گروه‌های مختلف در شهر نیویورک آمریکا؛ به دنبال پاسخ به یک پرسش اساسی بود: «آیا همه تصمیمات توسط یک گروه گرفته می‌شود یا نه؟» نتیجه‌ای که دال از این بحث می‌گیرد این است گروه‌ها و اقلیت‌های مختلف پراکنده در کنار شهردار که بعضاً دارای منافع یا علائق مختلف هستند، همگی در تصمیمات نقش یکسان دارند. (بشیریه، ۱۳۸۶: ۶۴) دال در کتاب دیگری به نام «دیباچه‌ای بر نظریه دموکراسی» استدلال می‌کند که نظام دموکراسی، مابین حکومت یک الیت واحد از یکسو و آرمان تحقق حکومت اکثریت مردم از سوی دیگر قرار دارد و به این معنی چیزی جز وضعیت چند سالاری نیست که در آن رقابت آشکار و آزاد گروه‌های سیاسی برای جلب حمایت نیروهای مختلف اجتماعی دارد. (توحیدفام، ۱۳۸۱: ۱۴۵)

دال همچنین برای شکل‌گیری چندسالاری در فضای سیاسی مهیا شدن یا کردن زمینه‌ها و بستری‌هایش در سطح اجتماعی موارد زیر را مطرح می‌کند: ۱. اعتقادات و فرهنگ سیاسی دموکراتیک؛ ۲. فقدان تکثر و تضاد در میان خرده‌فرهنگ‌ها؛ ۳. وجود اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد؛ ۴. فقدان هرگونه کنترل خارجی ضد دموکراسی؛ ۵. کنترل نیروهای نظامی و انتظامی توسط مقامات. دال در تعریف یک دموکراسی واقعی خصوصیات زیر را تصریح می‌کند:

۱. مشارکت واقعی برای انتخاب نمایندگان منتخب ۲. رای برابر برای انتخابات منصفانه ۳. به دست آوردن درک روشن برای آزادی بیان ۴. اعمال کنترل نهایی بر دستور کار (نظارت) ۵. ادغام بزرگ‌سالاران (باندهای بزرگ قدرت) (دال، ۱۳۸۹: ۱۸۴ و ۴۸).

حال با در نظر گرفتن ۵ شاخص فوق می‌توان گفت:

چنین نظامی با اصولی همچون: مشارکت؛ پاسخ‌گویی؛ شفافیت؛ شکل‌گیری وفاق عمومی؛ حقوق برابر (عدالت)؛ اثربخشی و کارایی و مسئولیت‌پذیری در حکمرانی خوب، کاملاً منطبق است؛ و می‌توانیم در این قسمت اینگونه نتیجه‌گیری کنیم که میان اصول اصلی و اساسی حکمرانی خوب و ایجاد یک نظام (چند سالاری (پولیاری) یک رابطه همبستگی و هم‌خوانی وجود دارد.

## پیشینه مردم‌سالاری در ایران

دموکراسی در ایران، به مانند دیگر جوامع، تا قرن بیستم مفهومی مذموم و نامطلوب شمرده می‌شد. به‌طورمثال در یونان باستان که مهد دموکراسی شناخته می‌شود به‌طورمعمول، معنای «حکومت عوام» به دموکراسی اطلاق می‌شد. دموکراسی یونان باستان، فاقد انتخابات، یعنی فاقد گزینش مقامات از سوی عموم بود و حق رای مردم - یعنی انتخابات پارلمان از سوی جملگی مردها (و نه زنان) - فقط در اواخر قرن نوزدهم بود که به‌گونه‌ای نهادینه معمول و رایج شد. حتی بریتانیا، فرانسه و امریکا نیز پس از پایان جنگ جهانی دوم بود که به حق رای عمومی دست یافتند؛ در بریتانیا، دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها تا سال ۱۹۴۸ از حق یک رای اضافی برخوردار بودند. در فرانسه، زنان در سال ۱۹۴۸ توانستند به حق رای دست یابند و در ایالات جنوبی امریکا، بعد از اجرای قانون حقوق مدنی در ۱۹۶۸ بود که سیاهان در عمل از حق رای برخوردار شدند (تانسی، ۱۳۸۳: ۲۱۷).

از گذشته تا به امروز در کشورهای دموکراتیک دولت‌ها حزبی هستند یعنی از طریق فعالیت‌های حزبی و انتخاباتی به قدرت رسیده‌اند (حق پرست و همکاران، ۱۴۰۱: ۹۳). بر همین اساس در واقع دموکراسی می‌تواند وسیله‌ای برای بیان نمودن خواسته‌های مردم از سیستم سیاسی و روش‌هایی برای پایش کردن سیستم، نظارت نمودن و کنترل بر تصمیم‌ها و رفتارهای مسئولین حکومتی باشد. امروزه دموکراسی به مثابه یک ارزش فراگیر در میان تمامی جوامع گوناگون مانند کشور ایران مبدل گردیده است (شبیاری و شکری، ۱۴۰۱: ۸). از این‌رو، بحث دموکراسی در ایران، از فضای مذکور جدا نیست و درعین حال در شعاع تأثیرات ناشی از تاریخ ایران زمین نیز قرار می‌گیرد؛ گرچه در تاریخ ایران، از دوره باستان تا قرن حاضر، برخی نشانه‌های مردم‌باوری را می‌توان سراغ گرفت، اما در کل نظام سیاسی - اجتماعی در جامعه ایرانی غالباً بر بنیان مناسبات و روابط قبیله‌ای و طایفگی استوار بوده و غالب حاکمیت‌های تعریف‌شده در تاریخ ایران، فاقد مقبولیت و اقتدار دموکراتیک بوده‌اند؛ ضمن آنکه باید گفت حکومت حاکمان ایران در چارچوب حاکمیت‌های قبیله‌ای، عشیره‌ای و فامیل‌سالارانه، جز تشمت، چندپارگی و تسلط، ارمغان دیگری برای جامعه به‌همراه نداشته است. آنچه در طول سالیان دراز این مرزوبوم ثابت ماند، ساختار استبدادی حکومت و فرهنگ استبدادزده مردم بوده است؛ به‌گونه‌ای که پادشاهان این مرزوبوم بر این باور بودند که از نسل ایزدان یا به‌عبارتی «خداگونه» هستند (دوشن، ۱۳۷۵: ۳۳۶).

در سراسر ایران پس از اسلام با وجود پیامدهای تاثیرگذار گزاره‌های دینی بر فرهنگ سیاسی و در تمام قرونی که به متحدشدن دوباره ایران در دوره صفوی انجامید، همین سنت برقرار بود. گرچه با آغاز دوران صفویه، گفتمانی متفاوت نسبت به ادوار گذشته شکل گرفت، اما حاصل این سالیان، چیزی جز نهادینه‌شدن فرهنگ سیاسی تک‌گفتار و اقتدارگرا نبود؛ از این‌رو تاریخ صفویان نیز سرگذشت بی‌پایانی است از قتل و کورکردن اعضای خاندان سلطنتی و نیز دیوانیان و مردم عادی. برای نمونه، اسماعیل دوم به وسیله بستگانش به قتل رسید؛ محمد خدابنده را کور کردند و عباس اول حتی یکی از پسران خود را سالم نگذاشته بود که بتواند به‌عنوان جانشین او بر تخت بنشیند. پس از صفویه، نادرشاه افشار، غلام اسیر یکی از ایلات که بعدها از راهزنی به پادشاهی رسید و فتوحات و افتخاراتی را برای ایران به همراه آورد و سپس سردار بزرگ و بنیانگذار سلسله افشار شد، نیز فرزند خود را در یک حمله عصبی کور کرد. آغامحمدخان قاجار، شاه‌رخ را که به دست دیگران کور شده بود برای افشای محل اختفای گنجینه‌هایش به‌گونه‌ای وحشیانه شکنجه کرد و وی علیرغم آنکه لب به اعتراف گشود، بازهم جان سالم به در نبرد. خود آغامحمدخان در نوجوانی و در پی شکست طایفه‌اش در جنگ با قبیله‌ای دیگر، اخته شده بود. او نیز به‌نوبه‌خود، هنگام فتح کرمان، به‌قدری مردم آن شهر را کور و اموالشان را غارت کرد که عواقب مخرب این رفتار، هنوز هم گریبان‌گیر آن منطقه است.

سلاطین زندیه که سرانجام به وسیله آغامحمدخان سرنگون شدند، برخلاف افسانه رایج، در برادرکشی و خیانت به اعضای خانواده خود مهارت درخوری داشتند؛ دامنه این پدیده‌ها حتی به اواسط قرن نوزدهم میلادی هم می‌کشد؛ چنانکه عباس میرزای ملک‌آرا، پسر دوم و محبوب محمدشاه، نزدیک بود در سن یازده‌سالگی به دست برادر بزرگش ناصرالدین که بعدها بر تخت نشست، به قتل برسد. عباس میرزا، جان خود را مدیون مداخله سفرای مهم خارجی و دولت‌های متبوعشان می‌داند؛ البته اموال شخصی او مصادره شد و لوازم خانه‌اش را ماموران برادرش غارت کردند. سرنوشت اهل دیوان، خود فصل بزرگ دیگری است. سرانجام دهشتناک وزیران اعظم، نظیر مجدالملک یزدی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله به دست ایلخانان مغول چندان معروف است که احتیاج به توضیح ندارد. این مساله، در مورد فرمان شاه صفوی مبنی بر قتل عام خیانت‌بار خاندان امام‌قلی خان سردار بزرگ صفوی که جزیره هرمز را دوباره تصرف کرد و حاکم فارس شد نیز صادق است. همین‌طور قتل قائم‌مقام و امیرکبیر به فرمان شاهان قاجار و نیز قتل تیمورتاش و سردار نصرت‌الدوله و دیگران به فرمان رضاشاه پهلوی از جمله این

موارد هستند (کاتوزیان، ۱۳۶۶: ۴۳-۴۴).

البته ایرانی ها نیز نه در مقام یک شهروند، بلکه در مقام یک رعیت، در تحکیم و تثبیت نظام‌ها و فرهنگ‌های استبدادی بی‌تأثیر نبوده است. به تعبیر جیمز موریه، «ایرانیان شاهان خود را مقدس می‌دانند و او را سایه خداوند در زمین می‌انگارند.» «شاه» در این ساحت، به منزله قانون بود. مردم ایران، جملگی رعایای شاه محسوب می‌شدند و شاه با آنها به هر وضعی که می‌خواست، رفتار می‌کرد. هنگامی که شاه دستورها یا فرمان‌هایی را با قوت قانونی صادر می‌کرد، وزرا آن را به‌شکل مستقیم به حکام مختلف ابلاغ می‌کردند، درحالی‌که روح مردم از این قانونگذاری بی‌خبر می‌ماند؛ وزرا، مستوفیان، میرزاهای درباری ایالات و مرکز، افسران و ماموران ارتش و حکام سراسر کشور، ایلخانان (روسای ایلات) و وکلای آن‌ها در پایتخت، از جمله این صاحب‌منصبان به‌شمار می‌رفتند. (آبراهامیان، ۱۳۶۶: ۱۴).

این شاه‌باوری پاتریمونالی ایرانیان، مناسبات و ملاحظات قدرت در صحنه زندگی اجتماعی و جامعه ملی ایران‌زمین را همچون موربانه از درون می‌فرسود. این ابتلای دیرینه ایرانیان به مناسبات و ملاحظات پدرسالارانه و قدسی‌انگارانه، در چهره‌های گوناگون تاریخ این مرزوبوم، بازتولید و به‌صورت یک فرهنگ عمومی رخ نشان می‌دهد. بدیهی است که در این عرصه، دین (یا بهتر بگوییم برداشت و قرائت ابزاری از دین) نقش بسزایی ایفا کرده است. ادبیات سیاسی ایرانیان، آشکارا بازتاب‌دهنده این واقعیت است: «جهان بر سلاطین گردد، و هرکسی را که برکشیدند، برکشیدند و نرسد کسی را که گوید چرا چنین است... و ملوک هرچه خواهند گویند و با ایشان حجت‌گفتن روی ندارد... زیرا قوت پادشاهان را خدای بزرگ به آنها عطا کرده، و بر خلق زمین واجب کرده که بدان قوه بایند گروید» (نظام‌الملک، ۱۳۷۲: ۲۶۳).

عصر پهلوی هم با وجود تلاش در بازآفرینی گفتمان مدرن معطوف به تشکیل دولت مدرن و منطبق با تغییر و تحولات بین‌المللی، تنها در حد تغییرات سطحی باقی ماند. محمدرضا تاجیک با بهره‌مندی از مفهوم «قدرت حاکم» در دستگاه فکری فوکو، می‌نویسد: «ایران و ایرانی معاصر نیز، این میراث کهن را با خود و بر خود محفوظ داشته است. قدرت شاهان پهلوی، نمونه یک «قدرت حاکم» یا *discursive power* با ویژگی نهی‌کنندگی بود، که از عمل کردن در دایره پیکره اجتماعی و فردی ناتوان بود؛ یعنی فاقد ویژگی خاص «قدرت انضباطی» یعنی انقیاد اذهان و ابدان انسان‌ها بود؛ به دیگر سخن «قدرت حاکم» قدرتی است که به جای آنکه روی بدن‌ها و آنچه بدن

ها می‌کنند، اعمال شود، روی زمین و تولیدات آن اعمال می‌شود» (مطهرنیا، ۱۳۸۴: ۱۲۵).

این قدرت، یک قدرت مستقیم است که از طریق دست‌انداختن به دارایی‌های جامعه و به‌گونه‌ای مستقل از کنش و واکنش با پیکر جامعه‌ای که ملت را می‌سازد و هویت خود را با آن یکی می‌داند، تداوم می‌یابد. این قدرتی است که «از سوژه به سوژه حرکت می‌کند»، «رابطه سیاسی سوژه با سوژه را برقرار می‌سازد» و از این لحاظ با «قدرت انضباطی» متفاوت است که برعکس در طبیعت جسمانی به شیوه‌ای فراگیر نفوذ می‌کند، بدون سرکوب، متقاعدکننده است و کنش‌های سرکوبگر خود را روی احساسات و روی حوزه رفتاری اعمال می‌کند. به این ترتیب، قدرت، شرایط «حبس دایم» و «تاکتیک‌های عام مطیع‌سازی» را ایجاد می‌کند که به آن اجازه می‌دهند در پیکر جامعه خود را به مثابه یک داده قابل قبول و به مثابه یک سنت، بازتولید کنند. «در نتیجه، [در ایران عصر پهلوی] دولت در خارج از خود مشروعیت مستمر و مداومی نداشت؛ یعنی «مشروعیت» دولت [صرفاً] ناشی از واقعیت قدرت آن و در نتیجه اداره کشور بود» (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۱۴).

به همین دلیل، قانون یعنی چارچوبی که تصمیمات دولت به حدود آن محدود و در نتیجه قابل پیش‌بینی باشد وجود نداشت. گرچه احکام و قواعد و مقررات، معمولاً زیاد بودند، ولی «قانون» عبارت از رای دولت بود که می‌توانست هر لحظه تغییر کند (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۷۴) چون همه حقوق اساساً در انحصار دولت بودند. از این رو همه وظایف نیز برعهده دولت قرار می‌گرفت و برعکس از آنجاکه مردم نیز اصولاً حقی نداشتند، لذا وظیفه‌ای هم در برابر دولت برای خود قائل نبودند؛ «بنابراین طبقات اجتماعی صرف‌نظر از تضادها و اختلاف منافع در میان خود به هیات اجتماع از دولت بیگانه بودند؛ یا به‌زبان دیگر دولت را از خود نمی‌دانستند. به این جهت نیز همه آن‌ها در هنگام ضعف و تزلزل دولت، یا آن را می‌کوبیدند یا از آن دفاعی نمی‌کردند» (تاجیک، ۱۳۸۲: ۱۳).

در چنین اتمسفر سیاسی بود که نارضایتی عمومی در یک هیبت گسترده و به هم فشرده بروز کرد و بار دیگر طغیان مردمی بر ضد استبداد رخ داد؛ ولی این بار در صورت انقلاب و با محتوای جمهوریت‌خواهی و اسلام‌طلبی، بروز نمود، رهبری و سازماندهی شد و به دلیل همین فقدان پشتوانه مردمی و شکاف ملت - دولت، رژیم پهلوی به‌زودی تزلزل درونی خود را به نمایش نهاد. مولفه‌هایی نظیر نارضایتی عمومی، رهبری، سازماندهی نارضایتی‌ها در بستر شاخصه تکمیل‌کننده «ضعف سرکوب» و نیز فقدان اراده موثر و عمیق در بطن نظام حاکم برای دفاع از رژیم که هیچ پیوند مردمی را برتافتاده بود، در کمتر از چهارده ماه پیروزی انقلاب اسلامی در ایران را به جهانیان

نمایاند. بر این اساس همواره تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران معاصر شاهد ظهور و نقش آفرینی نهادها، گروه‌ها و احزاب سیاسی - اجتماعی چندی می‌باشد چنان‌که هر یک از این نهادها، احزاب و گروه‌ها بنا بر شرایط زمانی و زمینه‌های فکری، اجتماعی و اقتصادی خود روابط متفاوتی با ساخت قدرت سیاسی حاکم برقرار نموده و در تحولات و پوشش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مشارکت و دخالت داشته‌اند (مطلبی، ۱۳۹۵: ۹۶).

### لزوم (چند سالاری) در ایران

اولین قانون اساسی ایران پس از انقلاب سال ۱۳۵۷ دقیقاً از الگوی فرانسوی پیروی کرده و یک نظام تفکیک قوای سه‌گانه را با حضور نخست‌وزیر و هماهنگ‌کنندگی رئیس‌جمهور ایجاد کرد. رهبر به جای رئیس‌جمهور بالاترین مقام سیاسی کشور محسوب می‌شد؛ معایب این نظام باعث شد تا ایران در بازنگری قانون اساسی ۱۳۶۸ با حذف مقام نخست‌وزیری تغییراتی را در سیستم حکومتی خود اعمال کند و ساختار نظام از «نظام پارلمانی»<sup>۱</sup> به نظام «نیمه‌ریاستی»<sup>۲</sup> تغییر کند.

در ایران اندیشه تفکیک قوا ابتدا، توسط شخصیت‌های مختلف مطرح شد و در تدوین اولیه قانون اساسی و متمم آن در سال ۱۳۸۶ ه.ش، اصل تفکیک قوا و استقلال آن‌ها از یکدیگر پذیرفته شد؛ با استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران، قانون اساسی مشروطه لغو و قانون اساسی جدید که در سال ۱۳۵۸ در ۱۲ فصل تدوین و تصویب شد و قاعده تفکیک قوا در اصل ۵۷ مصوب شد؛ و بر این اساس، اولین قانون اساسی ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷ دقیقاً از الگوی فرانسوی پیروی کرد و یک نظام تفکیک قوای سه‌گانه به وجود آمد.

البته در قانون اساسی سال ۶۸ در مقایسه با قانون اساسی سال ۵۸، تفاوت بنیادینی از حیث

<sup>۱</sup> نظامی که رئیس‌جمهور نقشی تشریفاتی داشته؛ نخست‌وزیر به پیشنهاد رئیس‌جمهور به مجلس معرفی شده؛ وی و کابینه‌اش از مجلس رای اعتماد گرفته و نمایندگان حق استیضاح و عزل نخست‌وزیر و وزرای او را دارند.

<sup>۲</sup> در این مدل که رئیس‌جمهور ریاست کامل دولت را برعهده دارد؛ با رأی اکثریت مردم به ریاست جمهوری میرسد؛ ولی برای تشکیل کابینه و وزرایش نیاز به رای اعتماد مجلس دارد؛ مجلس توانایی عزل رئیس‌جمهور را در حالت بسیار حاد و نادر داشته ولی درمورد وزراء کاملاً قدرت استیضاح و برکناری دارد؛ در مدل تمام ریاستی مجلس حق دخالت در کار دولت را نداشته و دولت نیز حق دادن لایحه و دخالت در تقنین را ندارد ولی در مدل نیمه ریاستی؛ دولت هم حق ارائه لایحه به مجلس را دارد.

ریاستی یا پارلمانی بودن نظام سیاسی ایجاد نشده است؛ اما به نظر، این نوع نظام سیاسی هم مورد مناقشه صاحب‌نظران قرار بگیرد؛ به طوری که بعضی نخبگان معایب آن را بیشتر از نظام دهه ۶۰ می‌دانند، حتی شرایط دوران ریاست جمهوری دولت نهم و دهم باعث شد رهبر معظم انقلاب اسلامی در سفرشان به کرمانشاه، باز این موضوع را مطرح کرده و فرمودند:

«اگر در آینده دور احساس شود که نظام پارلمانی برای انتخاب مسئولان قوه مجریه بهتر است، هیچ اشکالی در تغییر ساز و کار فعلی وجود ندارد.»

این احساس نیاز مجدد به بازنگری قانون اساسی توسط مقام معظم رهبری بعد از بازنگری سال ۱۳۳۸ از آنجایی آغاز شد که یک طرف شکل‌بندی جدیدی از رقابت‌های سیاسی و مناظره سیاسی آشکار شد؛ و از طرف دیگر، بحران‌های سیاسی که در زمان انتخابات ریاست جمهوری دولت‌های گذشته به وجود آمد (حوادث کوی دانشگاه، فتنه بعد از انتخابات ۸۸، بی‌توجهی به اخلاق سیاسی در مناظره‌های انتخاباتی و...) (رکابیان، ۱۳۹۷: ۳۰).

بنابراین، برخلاف محاسنی که نوع نظام حکمرانی فعلی (نیمه ریاستی) دارد، اما به دلایل ذیل تغییر نظام فعلی به نظام چند سالاری می‌تواند مفیدتر برای جامعه ایران باشد:

● یکم، سازوکارهای رایج مهار حکومت‌ها، به درستی سازمان حکومت را در ایران کنترل نمی‌کند. بدین معنا که اعمال سازوکارهایی مانند تفکیک قوا، انتخابی بودن سمت‌ها، نظام رقابتی حزبی، استقلال قاضی، مطبوعات و نهادهای مدنی مستقل هر کدام در ایران با مشکلاتی روبرو است.

● دوم، دولت می‌تواند به نام ایران و به نام تمامیت ارضی آن و به نام حفاظت از فرهنگ ملی ایران (یا با تکیه بر ناسیونالیسم فرهنگی) فرامین و دستورات خود را (حتی اگر تصمیماتی خطا باشد) به مردم القاء کند و در مقابل چنین وضعیتی، مردم دائماً قدرت بسیج و اعتراض ندارند.

● سوم، دولت برای برطرف کردن انتظارات فزاینده مردم مجبور است که سازمان‌های بوروکراتیک خود را افزایش دهد اما برای تأمین هزینه‌های این سازمان‌های عریض و طویل تقریباً نیازمند به درآمدهای مالیاتی که مالیات از فعالیت سازنده اقتصادی افراد کشور ایجاد شده باشد، نیست. (زیرا حکومت در ایران بجای منابع مالیاتی از منابع خود آمده نفت یا رانت نفت برخوردار است).

● چهارم؛ از آنجا که حاکمیت در ایران همواره مورد تهدید و حملات رسانه‌ای، اقتصادی و امنیتی از جانب دشمنان خود بوده و هست؛ ارتباط دادن هرگونه انتقاد یا بسیج مردمی در برابر خواست دولت‌ها (بعنوان قسمت اجرایی حاکمیت) به انیران و اجانب بسیار راحت بوده و فضای کافی برای سرکوب (حتی از نوع سخت) آن کاملاً موجود است.

● پنجم؛ علی‌رغم آنکه قانون اساسی حق تفسیر قانون اساسی، حق تفسیر قوانین عادی را به مجلس شورای اسلامی داده است، ولی اختلاف و گاهی تعارض در برداشت از قانون، توسط قوای مجریه و مقننه اجتناب‌ناپذیر است. برای نمونه چند مورد از اختلافات دو قوه به شرح ذیل است: ماجرای استیضاح عطاءاله مهاجرانی و عبدالله نوری در مجلس پنجم از تنش‌های سیاسی مجلس پنجم با دولت اول اصلاحات بود. ماجرای کوی دانشگاه نیز به افزایش اختلافات و درگیری میان قوا انجامید. درباره تعدیل وزارتخانه‌ها، از نمونه‌های دیگر اصطکاک در سطح کلان مدیریت کشور است.

در زمان دولت دهم، با وجود مجلس همسو جدال‌های متعددی داشتند. این دولت در همان آغاز کار وارد حاشیه‌های بزرگی شد که تبعات سنگینی برای کشور داشت؛ معاون نظارت رئیس مجلس شورای اسلامی می‌گوید: از زمان تأسیس این معاونت ۱۸۵۰ تذکر به دولت داده شده است که ۴۸۱ مورد آن مربوط به رئیس جمهوری و مابقی مربوط به وزرا بوده است؛ (پایگاه خبری تحلیلی انتخاب، ۱۳ اسفند ۹۱) و یا درگیری دولت احمدی‌نژاد با ریاست قوه قضائیه؛ محمود احمدی‌نژاد از طریق وزیر دادگستری به رئیس قوه قضائیه اطلاع می‌دهد که قصد دارد هفدهم مهرماه ۱۳۹۱ از زندان اوین بازدید کند، اما در آن روز امکان بازدید رئیس‌جمهور از زندان اوین فراهم نمی‌شود. آملی‌لاریجانی رئیس وقت قوه قضائیه به وزیر دادگستری می‌گوید: «به آقای رئیس‌جمهور بفرمایید فعلاً این بازدید مصلحت نیست.» به‌خصوص آنکه این حاشیه‌سازی در حالی صورت گرفت که شرایط قیمتی بازار در مرحله بحران بود و مشکلات اقتصادی به دلیل نوسانات شدید ارزی اعتراض‌های بسیار جدی را به همراه داشت. البته این حاشیه‌سازی در آن زمان، به این دلیل اعتراض‌های بیشتری در پی داشت که، هنوز چند روز از توصیه مقام معظم رهبری به مسئولان در خصوص حفظ آرامش آن هم در آستانه انتخابات نگذشته بود. (مشرق نیوز: ۲۸ فروردین ۱۴۰۰).

در واقع در طول دو دهه گذشته، شاهد فرارهای قانونی زیادی توسط رؤسای جمهور

بوده‌ایم؛ از سویی دیگر در طول تاریخ ایران بعد از انقلاب اسلامی ۵۷؛ نظام پارلمانی (نخست‌وزیری) در اوایل انقلاب تجربه شد و مجموعه درگیری‌های بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر از یکسو؛ از سویی دیگر با وجود مقام ولایت فقیه بعنوان عالی‌ترین مقام تصمیم‌گیرنده در قانون اساسی و کشور؛ وجود نخست‌وزیر در کنار رئیس‌جمهور؛ عملاً یک پست تشریفاتی و زائد از رئیس‌جمهور می‌سازد. بنابراین آنچه که منطقی‌تر به نظر می‌رسد محدود کردن اختیارات و تصمیم‌گیری دولت در درون خود دولت است.

● ششم؛ از دیگر محاسن نظام چند سالاری، کاهش شدید بداخلاقی سیاسی است؛ زیرا جلوگیری از استبداد قوه مجریه از طریق وجود جریان رقیب در دل دولت است. در ساختار نظام فعلی در زمان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری تهمت، توهین، افترا، منازعه و... به نحو بسیار گسترده‌ای توسط کاندیداهای شرکت‌کننده و طرفداران آن‌ها در رسانه‌های خبری درج و پخش می‌شود. در نظام جمهوری اسلامی ایران این بداخلاقی‌ها حتی بعد از انتخابات هم هنوز در قالب سیاه‌نمایی و حتی کارشکنی استمرار می‌یابد؛ وقتی جریان رقیب ولو به عنوان یک اقلیت در دولت حضور داشته باشد؛ هرگونه ضربه زدن به دولت مستقر به نوعی خودزنی هست؛ یعنی چون خود رقیب در دولت حضور دارد خواه یا ناخواه ملزم به مشارکت در امور مملکت‌داری خواهد شد.

### نتیجه‌گیری

فلسفه سیاسی مستقلاً به توزیع قدرت حکم می‌کند؛ فقه سیاسی شیعه نیز به توزیع قدرت حکم می‌نماید؛ توزیع قدرت احتمال خطا را کاهش و زمینه‌های وفاق اجتماعی را افزایش می‌دهد؛ چون قدرت در عمل زمینه‌های فساد را فراهم می‌سازد نمی‌توان به دیکتاتوری مصلح و مدل‌های اقتدار گرایانه قدرت دل خوش داشت؛ مغرب‌زمین در مجموع بر اساس اصل توزیع نهادینه و غیر اقتدار آمیز قدرت مدل دموکراسی را انتخاب کرده و ضریب خطا و فساد در تعامل قدرت بین مردم و هیأت حاکمه را کاهش داده است؛ توزیع قدرت هم از جنبه نظری، آرمانی دینی و عقلی است؛ و هم در عمل زمینه ساز وفاق اجتماعی تلقی می‌شود توزیع قدرت و وفاق اجتماعی با یکدیگر رابطه ای تنگاتنگ دارند؛ بنابراین هر چه درجه توزیع نهادینه و غیر اقتدار آمیز قدرت بالا رود، درجه وفاق اجتماعی نیز افزایش می‌یابد؛ بنابراین شاهد هستیم که بین سه مقوله فقه سیاسی در اسلام؛ مبانی چند سالاری رابرت دال و از سویی دیگر مفهوم جهانی حکمرانی

خوب یک رابطه مستقیم وجود دارد (عطائی و همکاران، ۱۴۰۲: ۸۰). بر این اساس نگارندگان در این قسمت با توجه به آنچه از نظر گذشت به نتایج زیر در تحقیق خود رسیده اند:

❖ با توجه به اصول «حکمرانی خوب»؛ وجود پارلمان، قوانین و رسانه‌های قدرتمند - بطور کلی حد بالایی از مردم سالاری و آزادی بیان لازمه تحقق این مدل حکمرانی است که قطعاً نظریه چندسالاری رابرت دال بسیار نافع و مناسب خواهد بود و در پاسخ به سوال تحقیق؛ رابطه میان حکمرانی خوب و چندسالاری رابرت دال یک رابطه همبستگی و مستقیم می‌باشد.

❖ با توجه به دیرینه‌شناسی و تبارشناسی مردم‌سالاری در ایران و همچنین با توجه به وقوع اختلافات میان قوای مختلف با دولت حد فاصل سال‌های ۶۸ - ۹۸ لزوم تغییر مناسبات قدرت در ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران را نیز ضروری کرده و نظریه چندسالاری یکی از بهترین الگوهای موجود برای این ساختار خواهد بود. بنابراین فرضیه‌ای که نگارندگان برای تحقیق در نظر داشتند ثابت و مورد نظر قرار می‌گیرد و همچنین در پاسخ به دومین سوال تحقیق باید گفت رابطه میان حکمرانی خوب و چندسالاری رابرت دال با شاخصه‌های ساختار سیاسی در ایران، نیز یک رابطه همبستگی و مستقیم است.

## منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۶). مقالاتی درباره جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه سهیلا تریبی فارسانی، تهران: شیرازه.
- اتول زول، دونالد (۱۳۸۷). فلسفه سیاسی قرن بیستم، ترجمه محمد ساوجی، تهران: نشر آگه.
- احمدی، بابک (۱۳۷۲). گستره همگانی در نگرش انتقادی هابرماس، گفت و گو، ۱.
- ارتگلی فراهانی، اسماعیل؛ عطریان، فرامرز و روستایی حسین آبادی، یاسر (۱۴۰۲). نقش احزاب در توسعه سیاسی ایران با تأکید بر شایسته سالاری، جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی، ۴ (۱۴)، ۲۷۷-۲۹۶.
- ارمه، گی (۱۳۷۶). فرهنگ و دموکراسی، ترجمه ی مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- بدیع، برتران (۱۳۸۳). توسعه سیاسی، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: قومس، چاپ سوم.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰). درس‌های دموکراسی برای همه، تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲). جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، چاپ نهم.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی سیاسی، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران: نشر نی، چاپ چهارم.
- بیتهام، دیوید و بویل کوین (۱۳۷۶). دموکراسی چیست؟، ترجمه شهرام نقش‌تبریزی، تهران: ققنوس.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۲). تجربه بازی سیاسی میان ایرانیان، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- تانسی، استیون (۱۳۸۳). مقدمات سیاست، ترجمه هرمز همایون‌پور، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- توحیدفام، محمد (۱۳۸۱). دولت و دموکراسی در عصر جهانی شدن، تهران: نشر روزنه.
- حبیبی، آرش و سرآبادانی، مونا (۱۳۸۶). آموزش کاربردی SPSS، تهران: نشر نارون.
- حسینی، سید مجتبی (۱۳۹۹). بررسی فرایند تحول دولت در ایران معاصر؛ مطالعه موردی: دوره مشروطه و پهلوی اول، رهیافت انقلاب اسلامی ۱۴ (۵۳)، ۳۰۹-۳۲۸.
- حق پرست، محمد اسماعیل؛ دهقان شاد، حوریه؛ هنرور، حسین و صمدی، مهران (۱۴۰۱). تبیین جامعه‌شناسی برند سازی سیاسی در احزاب ایرانی بعد از انقلاب اسلامی با تأکید بر رویکرد فرا ترکیب، جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی، ۳ (۱۲)، ۸۹-۱۱۶.
- خزائی فر، ابوالفضل؛ شاه‌محمدی، محمد؛ خسروی، محمدعلی و بلندیان، غلامحسین (۱۴۰۲). نسبت حکمرانی خوب و پایداری امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، مطالعات بین رشته‌ای دانش راهبردی، ۱۳ (۵۱)، ۳۵-۵۹.
- خواججه نظام‌الملک (۱۳۷۲). سیرالملوک (سیاست‌نامه)، ویرایش هیوبرت دارک، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- دال، رابرت (۱۳۸۲). برابری در نابرابری، ترجمه داود غرایق‌زندی، مطالعات راهبردی، ۶(۱۹)، ۷۶-۱۰۲.
- دال، رابرت (۱۳۸۹). درباره دموکراسی، ترجمه محسن فشارکی، چاپ اول، تهران: پردیس دانش، شرکت نشر و پژوهش شیرازه کتاب.
- دوشن‌گیمن، ژاک (۱۳۷۵). دین ایران باستان، ترجمه رویا منجم، تهران: نشر علم.
- رکابیان، رشید (۱۳۹۷). بایدها و نبایدهای ترمیدور نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران به نظام پارلمانی، سپهر سیاست، ۵ (۱۸)، ۱۹-۳۸.
- شیاری، علی و شکری، علی (۱۴۰۱). بررسی جامعه‌شناسی سیاسی نقش مشارکت سیاسی در فهم دموکراسی مدرن بعد از انقلاب اسلامی ایران، جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی، ۳(۱۲)، ۲۱-۷.
- صباغ کرمانی، مجید و باسنا، مهدی (۱۳۸۸). نقش حکمرانی خوب در بهبود کارکرد هزینه‌های دولت، مطالعه موردی بخش بهداشت و آموزش کشورهای اسلامی، تحقیقات اقتصادی، ۴۴(۸۶)، ۱-۲۶۶.
- طالبی، عباسعلی (۱۴۰۲). بررسی مؤلفه‌های حکمرانی مطلوب مبتنی بر آموزه‌های انقلاب اسلامی، جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی، ۴(۱۵)، ۲۸۶-۲۶۹.
- عباس‌زاده، محسن (۱۳۹۵). پسامدرنیته و بازتعریف دموکراسی کثرت‌گرا؛ از پولیارشی به دموکراسی رادیکال، فصلنامه سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۴۶ (۲)، ۳۳۳-۳۴۲.
- عطائی، مهرداد؛ مطلبی، مسعود و ابطحی، سید مصطفی (۱۴۰۳). تطبیق مؤلفه‌های «حکمرانی خوب» با عناصر حکمرانی نظام انقلابی در «بیانیه گام دوم» امام خامنه‌ای، گفتمان سیاسی انقلاب اسلامی، ۳ (۱۱)، ۱۲۷-۱۳۳.
- عطائی، مهرداد؛ مطلبی، مسعود و ابطحی، سید مصطفی (۱۴۰۲). بررسی رابطه میان نظریه چند سالاری رابرت دال با الگوی حکمرانی خوب و مقایسه‌ی آن با مساله حاکمیت حزبی در دو کشور فرانسه و ایران، مطالعات سیاست بین‌الملل، ۴(۹)، ۸۴-۶۱.
- فیاض بخش، زهرا؛ مطهری، علی و لاریجانی، علی (۱۴۰۲). بررسی چستی جامعه و تاریخ و نتایج آن؛ بر مبنای دیدگاه شهید مطهری، جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی، ۴(۱۵)، ۳۲-۷.
- کویچ، مایکل. جی (۱۳۸۳). پولیارشی، ترجمه موسی اکرمی، دانش‌نامه دموکراسی، زیر نظر سیمور مارتین لیست، تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- لیست، سیمور مارتین (۱۳۸۳). دایره‌المعارف دموکراسی، ترجمه فارسی به سرپرستی کامران فانی و نورالله مرادی، تهران: انتشارات وزارت خارجه.

مطلبی، مسعود (۱۳۹۵). بازار سستی، نهادهای وابسته و ساختار قدرت در جمهوری اسلامی ایران، مطالعات سیاسی، ۹ (۳۴)، ۱۳۰-۹۵.

مطهرنیا، مهدی (۱۳۸۴). دیرینه و تبار دموکراسی در ایران، زمانه، ۳۸.

مقدری، مهدی (۱۴۰۰). حکمرانی خوب و توسعه، تهران: نگاه معاصر.

مک لنان، گرگور (۱۳۸۵). پلورالیسم، ترجمه جهانگیر معینی علمداری، تهران: نشر آشیان، چاپ دوم.

مگی، بریآن (۱۳۷۴). مردان اندیشه، پدیدآورندگان فلسفه معاصر، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: نشر طرح نو.

میلائی، عباس (۱۳۷۸). تجدد و تجددستیزی در ایران، تهران: نشر آتیه.

ناظمی اردکانی، محمد (۱۳۹۱). حکمرانی خوب با رویکرد اسلامی، راهبرد توسعه، ۸ (۳۱)، ۶۴-۸۸.

هایدگر، مارتین (۱۳۷۷). ساختن، پاشیدن، اندیشیدن، هرمنوتیک مدرن، ترجمه بابک احمدی، تهران: مرکز چاپ اول.

هلد، دیوید (۱۳۸۴). مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر روشنگران.

همایون کاتوزیان، محمد علی (۱۳۶۶). اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی، تهران: انتشارات پایروس.

همایون کاتوزیان، محمد علی (۱۳۸۰). تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

Lipset, Seymour Martin (1995) the Encyclopedia of Democracy; CQ Pr Publisher; January.

Dahl, Robert.A (1956) A preface to Democratic Theory, Chicago: university of Chicago press.

Dahl, Robert.A (1971) polyarchy; participation and opposition, new haven: Yale university press.